

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

مقدمه

قاعده «الحاکم ولی الممتنع» چون از گستره اختیارات حاکمیت از یک طرف و از اختیارات مردم و حقوقی عمومی از سوی دیگر سخن می راند، لذا از مسائل مهم فقه سیاسی است. شرایط اجرای قاعده و شروط آن بیان شد. شرط سوم یعنی مطالبه صاحب حق از حاکم در حال بررسی بود. به طور مثال در جایی که زوج، نفقه همسر خود را نمی دهد و آن زن مطالبه نفقه خود را نمی کند حاکم نمی تواند بدون مطالبه صاحب حق، کسی را ملزم به پرداخت کند.

پرسش و پاسخ

سوال: برخی اوقات، صاحب حقی به هر دلیلی دادخواهی نمی کند اما این عدم دادخواهی موجب ستم دیگران می شود به طور مثال مثلاً فردی میلیاردها تومان طلب دارد اما طلب خود را مطالبه نمی کند در حالی که همسر و فرزندان وی در سختی به سر می برند آیا در اینجا امکان دارد حاکم از صاحب حق بخواهد دادخواهی کند و در صورت عدم دادخواهی، خود از جانب وی دادخواهی کند؟

پاسخ: مطابق قاعده صاحب حق باید مطالبه کند اما اگر در صورت عدم مطالبه، موجب ستم به دیگران شود در اینجا حاکم ولی این فرد نیست اما می تواند از طرف فرزندانش او را اجبار کند یعنی نه به عنوان ولی او بلکه به عنوان ولی زن و فرزند او اقدام می کند. به طور مثال اگر زن و فرزند دادخواهی کند، حاکم پدر را به دادگاه احضار می کند و از او علت پرداخت نفقه را می پرسد و اگر بگوید ندارم به او گفته می شود باید طلب های خود را از دیگران دریافت کند، اگر گفت طلب مرا نمی دهند، حاکم خواهد گفت ولی تو من هستم. بنابراین اگر کسی حقی بر دیگری دارد و آن را دنبال نمی کند،

حاکم مستقیماً ولی او نیست، بلکه تنها ولی کسانی است که در صورت مطالبه نکردن طلبکار، به آن‌ها ستم می‌شود لذا در اینجا ولی صاحب حق برای آن فرد خواهد بود.

نکاتی پیرامون مطالبه صاحب حق

شرط اول و دوم بیان شد. در شرط سوم مطالبه صاحب حق از حاکم بود. در این شرط صاحب حق باید از حاکم مطالبه کند تا او بتواند ولی بر ممتنع شود. ضرورت مطالبه تنها برای حق الناس است اما در حقوق الله مطالبه صاحب حق لازم نیست. در اموری مثل زکات و سهمین کفاره و فدیة که از جانب بدهکار پرداخت نمی‌شود و از طرفی، عده ای فقیر وجود دارند که هرچند مالک نیستند آیا لازم است فقرا از حاکم مطالبه کند تا ولی آن‌ها شود یا حاکم بدون درخواست مستحقین می‌تواند مطالبه کند؟

در مواردی مثل زکات، کفارات، سهمین که موضوع عبادی است، اشتراک شرط مطالبه صاحب حق منتفی است. از این رو بیان کرده اند حاکم راساً می‌تواند به اخذ قهری زکات اقدام نماید. جالب تر اینکه گفته اند فقرا چنین حقی ندارند. اگر فقیه، فقیه باشد فتوا نمی‌دهد که فقرا خود اقدام به برداشتن مال از ثروتمندان کند البته لازم هم نیست که از حاکم مطالبه کنند زیرا حاکم ولی الممتنع است یعنی «ولی علی الممتنع لفقرا» است و نیازی به درخواست فقرا ندارد.

سوال مهمتر این است که آیا اموری مثل زکات یا خمس و کفارات، دادنی است یا گرفتنی؟ اگر گفته شود این امور از موارد دادنی است یعنی مردم باید خود ببایند و پرداخت کنند و حاکم نمی‌تواند به سراغ آن‌ها برود مثل کشورما که هیچ کسی را مجبور به پرداخت خمس، زکات و کفارات نمی‌کنند. البته در طول تاریخ اسلام، حکام سنی به اجبار می‌گرفتند و مامور خود را به مزارع می‌فرستاد تا قاسم و مقسم زکات را محاسبه و از مردم بگیرند و به بیت المال بدهند، در این صورت جای کار بیشتری دارد. به هر حال اگر گفته شود زکات امری دادنی است، مطالبه اثری ندارد.

سوال مهم دیگر این است آیا مطالبه باید از مقام مسئول باشد یا باید از خود ممتنع صورت بگیرد؟ به طور مثال زنی به مدت ده سال از شوهر خود مطالبه نفقه می‌کند و شوهر امتناع می‌کند یا طلبکاری سراغ بدهکار خود می‌رود اما هیچگاه

نزد مجتهد جامع شرایط^۱ نمی روند و از او مطالبه نمی کنند، در اینجا مطالبه از حاکم معیار است و صرف درخواست و مطالبه ذی حق از ممتنع اثری ندارد و مجتهد را ملزم به پیگیری نمی کند.

مطالبه صاحب حق در فرضی لازم است که مطالبه برای او بدون ضرر قابل اعتنا و حرج میسر باشد. برخی اوقات مطالبه کردن برای او دارای خطر و ضرر قابل اعتنا است به طور مثال باید وکیل بگیرد و صد میلیون به او بدهد. علت اینکه ضرر مقید به قابل اعتنا شد این است که هر مطالبه حقی بدون ضرر نیست به طور مثال مطالبه کننده به دادگاه بخواهد برود باید هزینه تاکسی پرداخت کند و تمر باطل کند. این نوع از هزینه ها طبیعی است و قابل اعتنا محسوب نمی شود. اما گاهی ضرر فاحشی در بر دارد مثل اینکه صد میلیون به وکیل باید بدهد.

گاهی هم حرج به همراه دارد. مثل زنی از اقامه دعوا در دادگاه خوف داشته باشد یا شوهر او در دادگاه نفوذ داشته باشد. زنان بسیاری اگر مطالبه حق کنند ممکن است زندگی اشان متلاشی شود یا شوهر تلافی کند. در این موارد مطالبه صاحب حق ساقط است. برای جایی که حاکم می تواند اقدام کند باید دلایل کافی تحصیل شود. همین که شوهر تکلیف خود را نسبت همسر خود انجام نمی هد منکر است البته منکری است که صاحب حق به علت ضرر و حرج و خوف فتنه نمی تواند درخواست کند. در این صورت آیا حاکم میتواند اقدام کند؟ بعید نیست گفته شود اگر جاهل است و براساس جهل مطالبه می کند مثل صورتی است که مطالبه برای او ضرر و خوف دارد.

حدیثی از امیرالمومنین وارد شده که وظیفه حاکمیت این است مردم را به حقوقشان بیشتر آشنا کند. حال حکومتی تصور شود که نه تنها مردم را آشنا نمی کند بلکه سعی میکند آشنا نکنند. امام علی علیه السلام می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ؛ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيِّكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تُعَلِّمُوا.»^۲ امام، ابتداء حق مردم را سپس حق خود را بیان می کند. «حق شما مردم بر من که حاکم هستم آن است که خیرخواه شما باشم و خیانت نکنم.» خیرخواه باید واقعی باشد. در این موارد حسن فاعلی به کار نمی آید بلکه حسن فعلی باید باشد. «و اینکه به طور کامل حق شما را بدهم و اینکه به شما حقوقتان را تعلیم بدهم. و طوری شما را تادیب کنم که

۱. مجتهد ممکن است تنها امام جماعت مسجدی باشد.

۲. نهج البلاغه/خطبه ۳۴

زمینه ی فرهنگی پیدا کنید و بتوانید معرفت کنید.» در واقع یک تعلیم مستقیم و دیگری تعلیم غیرمستقیم است. در هر صورت موارد فوق می رساند که حاکم در مواردی منتظر مطالبه ذی حق نمی ماند.

تا بدینجا بیان شد که مطالبه از حاکم باید باشد البته در برخی موارد مثل باب زکات لازم نیست. بنابراین مطالبه از حاکم معیار است. مطالبه موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد لذا در مواردی مطالبه ساقط می شود.

شرط چهارم قاعده: وجود حاکم

این شرط بسیار روشن است و منظور از وجود حاکم، حاکم مبسوط الید است. در خود قاعده وجود حاکم آمده است. این شرط به دو جهت مطرح شده است یکی از آن جهت است که مراد از حاکم چیست؟ معمولا وقتی از حاکم گفته میشود منظور سلطان و والی است اما فقهای ما وقتی حاکم می گویند مرادشان، مجتهد عادل است که ممکن است در استانی هجده نفر از آن مجتهد باشند.^۳ به هر صورت ممکن است مراد از حاکم همه هجده نفر آن در شهر یا یک کوچه باشد. وقتی تعداد مجتهد در کشور فراوان باشد آیا همه اینها ولی ممتنع هستند؟ این مسئله از مسائلی است که باید روی آن کار شود.

جانشینان اضطراری حاکم شرع در مفروض قاعده

آیا حاکم جانشین هم دارد؟ آیا علاوه بر حاکم، عدول مومنین و فساق مومنین می توانند ولی الممتنع باشند؟ در جایی که به کلی مسلمانی نباشد و عالم، عاقل و عادل باشد می تواند جانشین حاکم شود؟ به نظر ما اگر فردی عالم، عاقل و عادل باشد و مردم به او رای دهند ولایت پیدا می کنند و حکومت آن ها جور نیست برخلاف اندیشه مشهور فقهای بزرگ که میگویند حکومتی که امام یا فقیه در راس آن نباشد جور است ولو تمامی مردم، آن فرد را بخواهند و سرشار از علم، عقل و عدل باشد. اگر کسی این نظر را مورد پذیرش قرار آید این افراد (کسانی که عالم، عادل و عاقل هستند) می توانند جانشینان حاکم به معنایی که فقها می گویند باشند؟

اینکه از کلمه «اضطراری» در عنوان استفاده شد بدین دلیل است تا حاکم شرع نباشد نوبت به دیگران نمی رسد به طور مثال عدول مومنینی که بسیاری از فقها بیان کرده اند مختص به زمانی است که حاکم نباشد. منظور از جانشینان اضطراری در قاعده «الحاکم ولی الممتنع» است به همین دلیل در عنوان از مفروض قاعده گفته شد زیرا گاهی به کلی بحث از قاعده

^۳ . زمانی استاد ما مرحوم آقای خاتم می فرمودند در يك مقطعي در يكي از كوچه هاي يزد هفده مجتهد بود.

نیست به طور مثال زلزله یا سیلی آمده است و حاکم هم حضور ندارد، در این صورت جنازه‌ها باید دفن شود، اموال باید حفظ شود، به زن و بچه باید رسیدگی شود، در اینجا پای عدول مومنین به میان می‌آید چون حاکم متعذر است، این قسمت مورد بحث ما نیست چون محل بحث ما از امتناع است هر چند در اینجا هم جانشینان اضطراری حاکم شرع مطرح شود لکن این امر می‌تواند هم در بحث ما و هم در جاهای دیگر باشد.

در گذشته چون تلفن نبوده و ارتباطات سخت بوده اگر شب زلزله می‌آمد و میخواستند با قم ارتباط برقرار شود باید عده ای الاغ سوار به قم می‌آمدند و از فقیه زمانه خود اجازه می‌گرفتند. امروزه هم اگر شب زلزله بیاید و کسی بخواهد به قم بیاید ممکن است دفتر فقیه او تعطیل باشد یا پاسخ ندهد یا دفتر وی بگوید اطلاعی ندارد، چطور افراد و نهادهای مثل هلال احمر و نهادهای مدنی می‌توانند در همان شب تصرف کنند؟ بنابراین نباید گفته شود امروزه با وجود حاکم، بحث جانشینان اضطراری به کار نمی‌آید بلکه باید در صحنه عمل دید که آیا چنین چیزی امکان دارد یا خیر؟ بنابراین هم در بحث امتناع و هم در جاهای دیگر، بحث جانشینی مطرح است.

بنابراین از مباحث مهم در فقه سیاسی، نهاد یا نهادهای احتمالی^۴، به عنوان جانشین حاکم شرع است. بدون آن که این بحث اختصاص به مسئله مورد گفتگو داشته باشد. البته مسئله مورد گفتگو از تعینات و از مصادیق مهم این کلان بحث سیاسی و اجتماعی است از این رو بهتر است بحث را از مسئله ولی الممتنع شروع کرد.

توسعه و تضییق در جانشین اضطراری

دو دسته از فقها در بحث جانشینی وجود دارند. عده ای از آن‌ها قائل به جانشین بودند یعنی قائلند حاکم شرع جانشین اضطراری دارد. صاحب حدائق، شهید اول و شیخ انصاری از دسته اول محسوب می‌شوند. دسته دیگری از فقها در بحث جانشینی کمی سخت‌گیر هستند و صاحب جواهر و امام خمینی را شامل می‌شود. مهم تعداد آن‌ها نیست بلکه مهم آن است که بتوان فکر را فهمید و توسعه و تضییق چگونه است. اول مواردی آورده می‌شود که دال بر توسعه می‌کند سپس به مواردی که دال بر تضییق است پرداخته می‌شود.

الحمد لله رب العالمین

^۴ فرض بر این است که هنوز نهادهای مورد نظر بیان نشده است.

